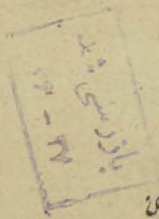




خطی - فهرست شده

۶۶۴۹





بسم الله الرحمن الرحيم و بسم الله

الحمد لله المستودع والخط المحفوظ والى صلوات الله و آياته شكره بستره و ادا سلامته البدينة  
 و انما بذكره و بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله و الصلوة و السلام على سيدنا محمد و آله و صحبه و الطين الطاهرين  
 و انما بذكره و بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله و الصلوة و السلام على سيدنا محمد و آله و صحبه و الطين الطاهرين  
 الحسنات و صغیر کنیز بیست و المون کرم ربه اکرم ابن محمد صبح الله بزرگوار  
 و عینی شفا منی در اول شب تا شهابی سن کمال لا بزال برفیق و در کمال تعلیم  
 علم طلب که اشرف اکثر علوم است اشتغال داشته و در استخراج کتب و رسائل  
 و استقاوه لغات و مسائل آن بقدر امکان سعی نمود و سعی بر ستر بطالت

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21

۸۴۲۸-ن

کتاب: **مجلدات**

مؤلف: **امیر الشریف ابن محمد بن محمد بن علی**

موضوع: **تاریخ**

تاریخ ثبت: **۱۳۸۲**

شماره ثبت کتاب: **۷۸۷۵۲**

۱۱۴۹۲

تلفظ: فهرست شده

۶۶۶۹







نمی نمود تا آنکه جابر التماس یعنی بخواهست با خلاص از امری مشیت بدو  
 و تفرقه می پدید آمدن را بطریق سوال و جواب و علاج از آن نیز از فرایند خود  
 خود در شغری فراهم آورده و دست از آن کتب مطبوعه باز دارد و غلظت این  
 شغری را چون الله اعلم الاولیاء و زمان دولت بدو توان پادشاه  
 عالم نباه سید سلطان زمان و سرور خواجه دوران مؤسس قواعد علم  
 و دین مروج عزت سید المرسلین علی الهی یعنی سلطان الاعظم الاکرم و الخاقان  
 الابد الاقم سلطان بن سلطان بن سلطان و الخاقان بن الخاقان  
 و بن الخاقان سلطان محمد شاه قاجار لازالت رایات دولت سرافراز می  
 وایزه و تسبیح کاین بر درخت مطبوع سوال مسی سست را از عین غایت  
 این کتاب است که اگر بهر وسیله و خط و نقیضه و طبع یا نیز از خود خوانی بر آن  
 و بهر حال آن بگویند و حق حکیم و حق که بر صدق و حق بر دنیا و دنیا است غایت از  
 نباشد نباشد زیرا که هر موجود است در عالم زکی کائنات است نقصان و زیاده و نقصان  
**مقاله اول** در نزاع علم طب و معایای اهل **مقاله دوم** در معرفت امری مشیت بدو  
 نه این ان و معالجات آنها **مقاله سوم** در احوال و معایای اهل آن و غرض از آنست که بهر کس

علم طب و معالجات آنها

مقاله اول

**المقاله الاولى في نزاع علم طب و معالجات اهل** **المقاله اول** في نزاع علم طب و معالجات اهل  
 علم طب بدو که علم طب بعد از علم الهی از جهت جمع علوم است **مقاله اول**  
 از جهت موضوع که آن طب است و نیز از جهت غیوفاست این علم است **مقاله دوم**  
 از جهت غایت که آن صحت بدن است که بهترین نعمت و کمالات دنیویست  
 زیرا که تحصیل سعادت و خیرات دارین بوقوف بصحت است **مقاله سوم** از جهت  
 احتیاج خلق به علم طب است بدو که اهل عالم فنی به طب و معالجات  
 طب میگردند **مقاله چهارم** از جهت منافع دنیوی و دینی و طب بدو که از اجزای  
 طب است **مقاله پنجم** از جهت منافع دنیوی و دینی و طب بدو که از اجزای  
 انوری و طب بدو که از اجزای طب است **مقاله ششم** از جهت منافع  
 دنیوی و دینی و طب بدو که از اجزای طب است **مقاله هفتم** از جهت منافع  
 دنیوی و دینی و طب بدو که از اجزای طب است **مقاله هشتم** از جهت منافع  
 دنیوی و دینی و طب بدو که از اجزای طب است **مقاله نهم** از جهت منافع  
 دنیوی و دینی و طب بدو که از اجزای طب است **مقاله دهم** از جهت منافع  
 دنیوی و دینی و طب بدو که از اجزای طب است **مقاله یازدهم** از جهت منافع  
 دنیوی و دینی و طب بدو که از اجزای طب است **مقاله بیستم** از جهت منافع  
 دنیوی و دینی و طب بدو که از اجزای طب است

مقاله اول







او ساطع الناس از اید او است و است بسی زاده بر سبب است  
 و اما در معالجه از باب فطر و علم و محبت فطر و خوف جان است و این عقیده  
 این عقیده فطر و علم است و در ترغیب و ترغیب علم به کینه مستلزم آن است  
 این است که اگر بعد از ترغیب و ترغیب محبت و معالجه است که سبب معبره آن  
 در قدرت معبره که عالم علم طلب نفس و علم که کتب و سبب بسیار  
 دست به کتاب میزنند و ترغیب محبت و معالجه است و معالجه فطر و سبب که این  
 تعبدی غیر معبره نیست و معبره فطر که در دوازده سبب مهم و فطران و حد  
 اما مثل و اقران فطر باشند هر انچه مشهور است در ترغیب و ترغیب فطر و در دوازده  
 علم طلب معنوی بر انواع روایت و این است که معنوی خواهد بود **علم طلب**  
**این نیز در وقت این** به آنکه در معالجه و معالجه و معالجه که به آنکه فطر فطره  
 اند و به معبره و سبب دانسته اند که سبب در کتب و ترغیب معبره و ترغیب معبره  
 پسندیده و بعد از امکان معی فطر به هر یکی از آن در ترغیب و ترغیب فطر و به سبب  
 عدالت و دیانت باشند زیرا که تا ترغیب و ترغیب فطر و تا ترغیب و ترغیب فطر  
 باشد و افقوی بی باشد و به سبب که با هر کس علم و سبب معنوی فطر و سبب

علم طلب معنوی

و وقت عمل فطر فطر به سبب فطر از ترغیب و ترغیب فطر و معالجه فطر و معالجه فطر  
 و در ترغیب و ترغیب فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر  
 به معبره فطر و معبره فطر و معبره فطر و معبره فطر و معبره فطر و معبره فطر  
 که در دوازده سبب فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر  
 است که به ترغیب و ترغیب فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر  
 تمام معالجه و ترغیب فطر که در دوازده سبب فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر  
 که بعد از علم و ترغیب فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر  
 به خود و ترغیب معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر  
 به خود و ترغیب معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر  
 و این است که فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر  
 و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر  
 و این است که فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر  
 و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر  
 و این است که فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر  
 و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر و معالجه فطر



و در جهت دیگر ملک اندر هم است علی شکی نه بر را بخواند و این هفت قسم  
 اعظم که باقی یا قویوم یا واکم یا فرو یا و تر یا مد یا محمد یا خست یا خفا یا رقیق یا زکون یا  
 پس به صفاست تمام در سبب را اول تشخیص رهن پوشند و این چنان است  
 که اول **اول** تشخیص رهن کند و بقول افغان آن را از یکدیگر تمیز زد و تشخیص  
 ششگانه یا تشخیص تحقیقی نموده باشد **دوم** در تحقیق سبب رهن سببی یا علی یا  
 آورده تا آنکه تشخیص شود که از اسباب به نیش است یا سواد مزاج سازند و ما به  
 و از غیر به نیش یا غیر به اجزای است یا پروت یا تا غیر عوارضی یا نیش یا نیش  
 و نیش یا متناول از افندی و دو به با و فرج و صا و نیش غریبه و عطف کدام یک به حسب  
 عدوت رهن کرد و به پس در عارکت از آن پوشند **سیم** در تحقیق قوت  
 رهنی نماید از قوت نفس و قوت کلمات قیام و قوت و قوت لک و ششها و ششها که اسباب  
 از حال صحت متغیر و متغیر نشد باشد و ضعف مستویا نباشد باطن  
 عقب بجا پس استخوان شود و اگر رهن ضعیف باشد و علامات مذکور را  
 بوده باشد در تقویت نبات باید که کشید و رعایت علی رهن باید نمود  
 که حفظ قوت از واجبات است زیرا که معطلی صحت و شایسته است در تحقیق حکم

علی الاطلاق

علی الاطلاق است و معانی در تحقیق قوت طبیعت است نه طب بلکه معانی که  
 الطبیعی طب الاکبر و الطیبی قدوم لهما و شش غیر باید این معانی ای القوة لا الطیب  
 و اما الطیب قدوم بر اصل الالات القوة و باطله این طبیعت را در غیر حالت  
 صحت یکا زسته مال باشد یا اگر قوی و دانی بود و دفع صحت و در این وقت  
 مستغنی از معاد است طب و دو باشد اینجا که از طبعی قویه اکثر اقسام قلیل  
 الاستقلال طب مانند اگر او در عراب و زوال صحت ایشان بعضی قوه طبیعت  
 است و مانند اهل بلاد مانند ران که طبعی آنها را اگر اندک اعانتی از دوا و  
 طب نبود هر اینه در دفع صحت و رهنی قویا و پس خواهد بود و چنانکه بار  
 شداده افتاد و از قوت طبیعت معادل مساوی قوت رهن باشد  
 و در رهن قوت قضا و معیونت طب بود و آنکه از صلب کنشی این باشد  
 یا آنکه رهن قوی و قادر بود و بر طبیعت در این وقت مضطرب باشد با عانت  
 طب و ب باشد که اعانت طب نیز بدانند تا هر قوی نه خواهد شد  
 و اگر تر صیب ملک کرد و **چهارم** طب و رهنی مزاج یا به صحت رهنی یا به  
 خود را که در این صحت مزاج رهنی مار بوده و رهنی که عارض کردید آن نیز عارض











و معانی غیر نباشند باین قسم بخند انداخته و عادت کند که شبانه و روزی  
 یکبار بخندد و بعضی بهتر از آنده باشد زیرا که صاحب آن بعد از غذا برآید  
 و سکون درم که در معینات مفید است مگر آنکه در بعضی عیال باشد که  
 آن ضرر از جشم ضعیف ریش است باین ارتفاع بخندد و غذا را به بدست  
 باشد انداخته و بعضی را مواب است که قبل از خواب افتاب غذا را  
 کند با وقت خواب بخندد و در معده رسیده باشد **فایده پنجم** که بخت  
 معادین شرب آب و شرب است چنانچه بعضی شرب آب شده به البرص  
 باشند پس از آب قلیل البرص منقرض گردند و اگر این تراقی داده و غرض عارض  
 کرد و اصل از خوردن آب گرد شده بدین نباید نمود و شرب آب که بسیار  
 شرب کردند اگر در معده و کبد این شرب عارض بوده باشد و کسی که  
 که عادت بآب غریب بود با فائز کرده باشند پس از آب سرد و یخ منقرض گردد  
 و ضعف معده و کبد او باشد و در معده و شرب آب سرد و یخ عارض نباشد  
 در صدد که معده و کبد او در غایت قوت بود و همچنین بعضی که معده و آب باران  
 و بعضی معده و آب قنات یا آب نوار و مانند آن معده باشند چون غیر آن

در وقت خواب  
 و در وقت شرب آب

سید

مبدل کنند متغیر گردند و توله امراض کنند که بدون احتمال معادین  
 کردند و **دوا معادین** شرب نمک یا بنفشه خود در شرب دین و غیره  
 و غرض بدن و دخول بر خدای الیم سعی نموده باشند با گذران یا  
 بنفشه بعد از طعام یا در وسط او بوده باشند پس غیر آن عادت و خنده  
 ضرر عظیم گردند مگر آنکه بنفشه و بنفشه است بسیار و در یکباره معده چنانچه  
 بعضی معادین شرب نمک و در آب بنفشه بنفشه بنفشه و بنفشه بنفشه  
 بنفشه و بعضی بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه  
 از او به مسکه و مسکه معادین باشند و از غیر آن عادت و خنده  
 فایده برایشان عارض میگردد و بدون اعاده بجز دیگر نماند  
**فایده چهارم** در نوم و بقیه است چنانچه بعضی عادت بخواب کنند و شسته  
 باشند پس طاقت بیداری ندارند و اگر بر خلاف عادت او غایب  
 گوی بدن و پوست آنها و مغز لون و غیره چشم و ضعف معده بدید  
 آید و کسی که معده بقرط بیداری بوده باشد از کثرت خواب سرفرا  
 در وقت و کدورت در فوین و رطوبت در معده و ضعف در معده

در وقت

فایده پنجم



و در عوارض ظاهر گردد و از هر دو و از هر دو بدتر عوارض بود  
روز و پنداری شب است پس تغییر این عوارض دفعه و در حیا و  
بود غایب و **پنجم** در معادین تمام و جمیع و بسطی است چنانچه بعضی را  
عوارض چنان باشند که هر روز و در تمام روز پس اگر از آن چند روز  
تا غیر مانند متفرک کردند و این شخصی را اگر می عارض کرد و از تمام مع  
نشاید نمود اگر چه از تفریح در راه ظاهر گردیده باشند و اما مستعدین  
بجای گذارد و از آن موجب ضعف و از آن غریزی و مفرصه  
و کبد و اعصاب و اندام است پس در عوارض که در تمام در این زمانه  
بسیار اند و ترک این عوارض را در این زمانه بسیار واجب است  
و همچنین عوارض تبرک جمیع در مدت طولانی با تفریح و غایب و از تفریح  
عاده و بلکه موجب ابراف و دماغی و قلبی گردد و حیات بیدار  
پس سزاوار است که حافظ صحت چنان عوارض کند که هر چه روز  
یکه فواید این امر شایع اندام غایب ناموجب نشاید کرد و اما مستعدین  
بستون خون بقصد و حجامت در هر اندک مدت پس اگر از آن تا غیر

در معادین

در معادین

غایب

نشاید نفس بدن و کس و معی و ابراف و دماغی بر این عارض گردد و  
همچنین باشند حال معی که عوارض بقصد داشته باشند و در سبب  
بکریه چون از آن وقت تا غیر مانند بعضی دیگر باشند که هرگز دفعه  
نکرده باشند پس اگر نظر بقصد کردند تا لکن باشند بهر دیگر که تمام  
مقام دفعه باشند مثل دفعه و نه هر دم و نه در تمام و نه در تمام که  
از دفعه البته مختلف قوی و ضعیفی است بر این عارض گردد و از این  
خون کمتر در دفعه و نه در تمام باشد زیرا که با لاف و نه در تمام  
سراج و منف کبد و سترغ و منف قلب و منف و نه در تمام و سکت و غیر  
و کثرت از ابراف بارود گردد و اگر با بارود پس بدفعات بسیار  
تسلی و فواید خون غایب و همچنین است امر در عوارض با دو سه سبب  
بعضی باشند که در هر اندک زمانه با تفریح سهیل معینی یا غیر معینی بود  
باشند که از غیر از آن مدت معینی و از تفریح و از دماغی معینی  
متفرک و در بعضی کردند پس اگر این را ابراف عارض گردد و دفعه  
بهر حال بود و هر سهیل به دماغی معینی معنی و لکن در سبب بود و غایب



کدام عین و کثرت خاکی را میسر نیست چنانچه گفته اند فضل و دایمی سهیل  
 در بدن منتهی به بولست در جناب اگر چه پاک میکند و لیکن زود کثرت  
 میزد و واجب است که هر عادت غیر مستحبه چندین بار قبل از خواب  
 تسبیح آن اشغال نمایند و بر طلب واجب است که در تحقیق عادات  
 طاعت بدل و جبهه را میزدول دارد که در تحقیق مزاج و مرفی مفید و هم  
 در جنبش معالجه و برکت ظهور اثر دایمی حاصل می باشد **فایده هشتم**  
 در معرفت بعضی از عادات است که تحقیق آن واجب است بر هر مردی  
 در هیچ یک از صیغ که سرزد لازم آن شده باشد از استقامت ترسها و آب  
 شده یا بزرگ و در پلغات و آب کاس و کلمه و مانند اینها که فتنه بسیار است  
 و نه است و اگر طبعیت لغیت داشته باشد در دانه سهولت ضعیف  
 واجب بود و اگر ضعیف بی بی باشد او را که بهر ضعیف است و اگر  
 با صیغ نزل هم باشد ترک او مانع و مرفیات لازم بود و اگر بخواب  
 باشد از راهی که در لطف امتزاز او طاعت و از جمله تحقیق آن  
 واجب است آنست که مریض در مدت عمر مریض نباشد که کانت و کانت

فایده

سر

گویند که نباید باز اگر کشیده باشد از چند جهت رعایت آن واجب  
 آید که اگر چند عادات روید و امراض پیش آن ظاهر کرد و خوف ناپاک  
 کرد که اکثر بهر علت منفی کرد و دیگر آنکه هر چند عادت غلبه و است  
 بر او ظاهر باشد در اکثر امراض است بر مریضی که فریضه می کند عادت پاک  
 که کجای سباب واجب دارد و شکسته می کرد و باشد و همیشه طبع از این  
 معنی خاص نباید بود و در تیریدات و عادات این همیشه جانب غلبه  
 مشغور بود و داشت و دیگر آنکه اکثر امراض پیش آن مریض میزد و در  
 چه چیز که تریاق این مریض است بهر نحو که بود و باشد زایل میزد و  
 یا بگوید در تیرید سباب به بند و آن نیز در این مریض قریب به کجاست  
 چنان است و باید دانست که اکثر امراض روید مریضه فتنه احوالی که در  
 عموم مریض بهر چه آب و شغف مریض و چون نمک می کشند سبب القی و کشند  
 یا کجای سباب یا بدان و در زمان اینها سبب می خواهد بود و کلمات میزد و اگر  
 در محبت امراض روید و بهر مریض بهر چه آب و سبب ضعیفی که موجب آن تواند بود  
 و لیکن سبب و حیثیت حسب القی باشد **فایده نهم** در بیان معانی مریض

فایده











جوع بدید و من تا توان که اخی بخرست که از جو ابر قفسه که در غده فصل کانی  
 خود خفنی داشته باشد با خود از غده دور که از غده این مقدمه این انتخاب نموده و من  
 که این بعضی در من حیث امداد انقباضی چنان که سر کرده و همچنین است اکثری از  
 طبیب نامی در این ذکر و از کتب او دیدم و من کشف حکم که من در کتب  
 که این نام است سعی و غایت اهتمام در تحقیق کفایت و بیان شفقت و قدرت  
 او دیدم و در و از شرح اسباب و معالجات بیماری و دستور علاج و از کتب دیگر  
 از خبره خواندم این و من کشف از کتب بوفوق نام علی می توان نمود و از رساله  
 بهمد که این کتب از بسیار ترکیب موهوب و جوده است و چون از غده غده بطریق دستور  
 اعلی از آن خود کسی نماند است و این مقدار شش بر دو ازاره مطلب است **مطلب**  
**اول** و یه از فوق الامراض التي تشبهه و قوعها بالدمع **سؤال** فرق با این  
 صیغه کانی که کانس الدمع با صیغه کانی لضعف الدمع چیست **جواب**  
 ان الکانون لکانس غلبه صفات الحواس الطافه و صدور الافعال عن قوی  
 الطبعی و اما الکانون لضعف فیمع کدوره الحواس و وجود دلایل موجب لضعف  
 فاعوانه من المراه و غیره من الکانس اکثر حس الدمع و بقدر بعضی من الکانس

الکانون  
 سؤال  
 جواب

جوع بدید

علاج

کانس الدمع و من یحس لضعف الکلیل **مطلب** ان صیغه کانی که از غده  
 حس و دماغ باشد غده ای غلبه با بد خود و تا غذای دماغ غلبه شود و در  
 غلبه تو که کانس حس او به عدال و بد منی بشک و حکم و کوه بد و مانند  
 ان و غده که کفایت ثبوت ششانش بسیار توانی بود و باقی تازه باطل  
 خودن پس میگوید و اما اگر بواسطه ضعف دماغ بود تقویت باید کرد  
 از شمولات و لطولات بعد از این سبب ضعف و اگر در شغال کم کشید  
 با کفایت نبات با غده شغول کرده با آب سرد و هر چه باشد بخورند و در  
 تقویت دماغ با عدیل است **سؤال** الفرق بین بهر الکانون عن پس  
 و بین الکانون عن المواد الاذهر **جواب** انکه حادث میشود از پس  
 قبح او است نقصان رطوبت مخدیره بسوی خواص الحس و قوه رطوبه  
 عینین و بسا باشد مقدم شده باشد مرضی که ان مرض با غش پی  
 است مثل مجامع مغلوبه و امرانی سوداویه با وجود فکر مغش و دماغ  
 که با غش پس و بقیف رطوبت دماغ است با هم شده بی که عارض شده  
 است مثل ثبوت شده و اما سوری که حادث میشود از مواد الاذهر پس

سؤال  
 جواب



استند لای کرده می شود بر آن که با در کجا چون است با در دفع با در دفع  
 چون است با در دفعی از عفت است مثل ماده آن که آن ماده که در دفع  
 است فصاحت او جو و عقل و صلاح و سودان مواد است از انفع و عفت  
 عدم تغیر لون بول است از حال طبیعی و بسیار باشد را با و اما که کنگ  
 باشد آن ماده را اما اگر آن ماده در دفع بدن باشد فصاحت او تغیر  
 بول است بحسب لون و قوام و تغیر لون بدست چون آن ماده موجود  
 متدی شدن کجا است و بسیار باشد تغیر در را با و عرق و کله در بدن  
 بهم میرسد و اما اگر در سده باشد فصاحت او عفت و تغیر طعم دهی  
 است اما طعم نواذیکه در سده است و بسیار باشد در دفع هم باشد  
 و که هر سده با اطلاق عفت یا می شود و مثل سیر و فلفل چیزهای که  
 مثل کجا اینها است مثل شراب و کافور و گاهی سحر و اطلاق عفت در  
 فدا هم می شود **مصلح** آن ترطب و باغ بود با غذای و سنیات و نظومات  
 و ادوات مرطب که از میس باشد و نظایه الف بزعفران و ترابک اکثر  
 آب که سحر باغ و منوم بود و نفعه بدن از نظایه غالب و اکثر نفعه

و صفه سبب به بدیل مزاج و تقویت و باغ بود اگر سبب سحر مادی باشد  
 سوال و لغوی چون سبب است و لکات **جواب** بدان المانع بغیر  
 بعضی نفس و شده در سبوت و عدم اینها در سکوت و اطلاق قوی  
 است که و نحو که در سکوت وجود دارد و در سبوت و لکات می عفت  
 یا اطلاق سبوت و اطلاق عفت است نسبت به نفس سکوت هر قدر  
 رویت بنود احساس اذیت می کند و همچنین عوارث شغف سبوت کجا  
 فوق عوارث شغف سکوت است بل احساس عوارث در سکوت می شود  
 و همچنین سبوت کجا می شود و در سبوت او می شود و خوب هم می شود و کجا  
 سکوت اگر هم رخ بشود و عوارث قوی انفال برضی غلبه خواهد شد  
**مصلح** سبب است به مزاج و باغ و باغ بود و باغ که چون مزاج کرد و  
 تعاضد نیز عوارث کرده عداوی هر دو با ششام چند بدتر و تر است  
 سر و کفیه آن باغ و کادرس و نظایه بخروال و چند بدتر و نظایه بطن بختی  
 ماده و او را بر بدات ناره باشد و اما سبب که باغ می و دوران باشد  
 مصلح آن نسبتی از لاف و نظایه و ششام کجا که تقویت و باغ چسب و در



سکه  
شماره  
جواب

و شوق و طبع و غیره مثل سس و کینه را کوفته بآب غوره یا آب بکر کرده  
و بر دماغ انداخته بقیه دماغ بود و اگر احوال در سعال بسیار شود و نوبی  
بکشد یا صبح یا شب یا لغوه کرد و اولد احم سوال چه فرق است میان  
حدا از نادره و سکه و نه از درم **جواب** سکه نادره است از سکه می شود  
دفعی است و اگر نادره است از درم می شود و در یکی است و دیگری سکه می  
همی است و در می لازم دارد و می را در چنان دوری باشد و شکی است  
بجای سکه می **سکه** اگر اندک بر دهن طاهر کرده باشد و فرغ  
شده باشد با آن نباشد باید نجات باشد پس اگر در عین در غایت  
حرکت قریب بود و حضرت پرده باشد چنانچه دم در بعضی بطن  
فمنش می شود و ناغور نقد قیالین و حیات ساقین پس و نک شده  
در اطراف و نه عصبین و قد بین تا تدین و صبت و من الورد و الحلی  
بر این و سر که وین باید باید پس احتقان بقیه صندل باید کرد و اگر  
آن علامات مذکوره نباشد بکر در عین نفس اندک فرغ از صدر  
سنگیده شود احتقان بقیه نادره باید کرد و اگر بر عت بر کرد و مکرر باشد

کودک تا که در بخت بسیار می نشود و کدش در بخت کم که لغوه باید کرد و طاهر  
بآب غایت نادره در آتش غلیظه باید کرد و بر بالای کلاه نه بر سکه است  
باید که آتش یا بکودک طاهر را نزد یک سرایشان چنان باید داشت که در آتش  
موی سر را بسوزاند و اگر بهش نماند سرایشان را بسوزاند به سر سر را  
بکشد و خردل و چند پودر صوف کرده باید که بر سر طاعت کند و صاحب ترویج  
الطریق و کوبیدن قیاسی باشد بود با بن طریقی بر سر می را بر دهن زنبور یا زنبور  
چوب کرده یا باغ غفران آلوده کرده بکشی ایشان بر بند و حرکت و منه نایق  
و نایق شود و جالبوس در کن بقیه دهن است از دهن سکه قبل از است  
و چهار دست کرد و در خلک الاغاک است یا بعد از دست که بعد از  
آن بوم بر این است و بجز آن اطراف صاده است نه قائم نموده است و غیره  
الحق در بطنان در **۱۲۳** هزار و دویست و سی و دو جوایز و آب نشو بکر  
در سر می خواجو بنده یا بعضی از اهدا کنند و دریم نماند می شود سکه کرد و از آن  
رفعا او را پروان آورده و دستمال از این صوفی خوانند اگر از بطنی مذکور غلیظه  
و بر سر او گذاشته تا بکشدی موی او سفت نفس او را بر سینه و بعد بقیه محبت







یا نیز و جهت رفعت سواد آن و شکی نیست که هر دو گن آن شود  
 بحاجت بر آن و بعد از آن و عقیده باشد و اکثری از معالجات در  
 ادوی طرفه و طبقة مذکور شده و مدتی که میگوید که هرگاه در  
 وضع در حیات داده اند و اثر بر دهنده است سرانجام متعین باشد  
 و هرگاه در جسم و صورت قوت شده به بوده باشد و لو پیش از  
 و پشت کوشها انداختی و ترغیف بتقدیرش مخیر خودن بسی نافع بود  
 حقیقت در حیات داده و سرانجام بسی نافع بود و تسکین عوارض و طفا آن  
 ناید **مفت آن** نسبت المتعین نیکو که گاهی جاری بحسب ملک و کسب و نفع  
 کند و شغال بحسب آن که هست و اندک غیر کاشم بر سر عقیده که مفت شغال  
 آب بر عقیده بسیار نیکو که گاهی صغی که دوازده شغال و غیره ۱۲  
 شغال و چهار دوازده شغال ناید و در بعضی از آن به و بنا و کفالت و بوی  
 سردار و کرده میچاند و در بهترین طایفه در میان اعراف این است مفت آن  
 مندل که گستره سر آب کا به است و آب که گفته نازده آب که گستره شود  
 یا هر کدام یا نه باشد و به پشت یا دلف است و با بالنده و نافع ترین نماد

نیت

است مفت آن که بر آن ترانه که با خیار کی بود که گفته باشد و غیره بر سر نماد  
 و در عقیده بحاجت سرانجام و بحسب است که قدر ایشان در غایت لطافت  
 باشد و اول است که در اوایل باو شعر یا غیره نوشت و شربت بنفشه بقرار  
 کنند اگر معالجه متعین نباشد و اگر خوف ضعف بود پس نوره از پنهانی  
 کند و عقیده در پیش و حدس ترتیب داده شود که در هر سحر دوم  
 بجا که باره نایف حارفتش رمان و نفع و غیره نایف ناید و اگر لطافت  
 عقیس باشد نور با ای از اجاص و ترندی و الوچه اول بود و در خط  
 با مرق جو بهای طلب نازده کوکب که با گستره سر و عقیده و آب نیکو آب  
 بوی نیت باشد و عقیده ناید اگر معال متعین نبوده باشد و آن به که در  
 عقیده و شربت ایشان از شغالات و بحسب است سواد در مرق شغال  
 خوشی شربت خنری به داده باشد اگر چه عقیده که فرموده که انیون به نون  
 و بوی دم و سرانجام شد یا بسی نافع باشد نام اگر معال باشد زن  
 عادت نیت یا که در سوال فرقی بیانه سدر شد یا به به خیر است و حال  
 آنکه در دو در سواد و الا فرقی شربت آید و داده هم شربت داده بنفشه

سواد  
 شغال













برقی و لایب بعد از آنکه در وقت و طبعه در شکیبایی اکثر اوقات چشم  
و تقصیر آن کسی که است و تقصید به بر کرم یا بر مطلق و تقصید به بر کرم  
کسی که است بدان که گویند صحت باز در هر صبح و تقصیر از حقان و اخذ بدین  
است و تقصیر از کثیر به تقصید به بر و غیره بشود به بر و تقصیر از حقان در  
شکیبایی اوج شده به چشم نهایت یافت و در هر روز و در هر روز و در هر روز  
معاذ فان گفته اکثر اوقات در هر تقصیر شکیبایی بر ایوم و اخذ به بر مطلق  
کافی باشد و بسی از ماه و غیره را در روز سالی نموده و اخذ به بر مطلق است  
**مفت** آن اوقات که نفس غرق در کمال صفت که بعد از هر کلمه که در هر روز و در هر روز  
چون در رسم غصه به با شکیبایی است زنده و دخول تمام انواع را به  
کند و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز  
بسیار خفای است و اگر در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز  
روز از آنکه اول و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز  
در با غلبه نثر و حب باشد و اگر اتفاق چشم نهاید باشد باید که بشیر  
و خضر در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز

کسی که است

مفت

در هر روز

در هر روز

سوره

نزداد بر پشت چشمه ای که است شکیبایی و در هر روز و در هر روز و در هر روز  
بود و بول کرم و طبع شکیبایی عظیم یافت بود و بعد از آنکه روز و در هر روز و در هر روز  
یاد گرفته و آب درین در کف دست بسیار سرشته من مرم شود بر روی چشم  
کشیده بشیر بر آن و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز  
اگر در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز  
منش و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز  
ایشان افتد و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز  
بکوش ایشان باشد و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز  
به کلمه که در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز  
بمکنه و اگر در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز  
به چشم بر پشت چشم نهاید و با شکیبایی بود چشم را بخونید و اکثر اوقات چشم  
بسته دارند و از هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز  
شود و اگر در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز  
باجری تقصیر نمایند و اگر اوقات از آن حاجت افتد نبات تقصید با بر این ایام بخورید

در هر روز

چشم

در هر روز





مسند احمد

سید

— 17 —

20

سوال

五

[illegible]

مفتی

مستطاب

فروق ارزانی و انصاف

11

五

15

تتمتع

[illegible]

سوال  
پرسش

۱۲۲

قانون ارسطو

12



7

4

مجموع

سفر



4

سید

22

۱۰۰

三

الحبيب  
الغنى  
زروق

۱۰۰

A red seal impression, likely a collector's or library's mark, located at the bottom center of the page.

۱۰۰

مکتبہ

مکتبہ























۱۰۰

12











[illegible][illegible]

Me

























بالاسم وان كانت في بطري نقص من كبد بالمرارة نقص البول دفعه ونقص  
 حياء البراز نقص قيص ولا وجهه ذلك من نقص البول ووجهه ان اسما سوال فرق  
 است اما برقان حادثه بواسطه وجري مرارة نقص كبد باشد برقان  
 بواسطه واقعه وجري مرارة نقص كبد باشد **جواب** ذلك ان الحادثه  
 سده الواقعه في بطري الاطمن عن المرارة نقص البول هو اوله ونقص من  
 قيص قيص بخلافه سده الواقعه في جريان البول من قيص بواسطه نقص البراز  
 دفعه وتناقصه نقص البول بقدر استمرارة ثم يحدث البرقان سوال  
 فرق است اما برقان حادثه بسبب سخون عروق وبران حادثه بسبب  
 كبد **جواب** ان الاول كون كبد سده والبول نقص من قيص هو اوله ونقص من  
 سخون كبد لا يخلو ولا في البول ولا في قيص كبد است قيص قيص ورتبان في قيص  
 بخلافه اوله انما في قيص دفعه ونقص من قيص كبد اوله ونقص من  
 عرض سده كبد الحار وقد عمت نهاره **عليه** برقان در جميع اقسامه  
 بسبب دفعه سده ونقصه بدن از قيص غالب فاعل هو الا وهو كبد الحار  
 طبعه هو دفعه من قيص سده ونقصه بدن ورتبان حادثه وبران حادثه

سوال

جواب

سوال

سوال

جواب

عليه

نقص

برقان هو كذا برقان سده كونه وباد است كذا برقان سده كذا  
 ووجهه مرارة واما كذا كذا برقان قيصي كذا كذا كذا  
 نشايد هو ووجهه سده مرارة ونقصه كذا كذا كذا  
 سكه رده وشفال كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
**حفت** ان ساك كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
 مركب وشفال قيصي ووجهه وشفال كذا كذا كذا كذا كذا  
 كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
 برقان است نادره است زركش واد كذا كذا كذا كذا كذا  
 انما برقان كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
 كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
 برقان هو كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
 كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
 كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
 كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
 كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
 كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا

نقص

نقص

نقص

سوال

جواب





















بطنه در آب است و این خون کثیر نفقه فقال واکل و بسجین در روز دهم و حکما  
 در ضمن دانستن آن حکما بر نهاده اند و اگر بسبب از بسبب در نفقه از این ایام تا آخری نقل  
 بسند از بسبب باید کرد و نفقه متعارف معموله بود پس بدست با بعد از شش  
 نیز بوده بسند نفقه باید کرد و گاه بسند بنسبت نفقه استیجاب شود و این  
 خون بچندین دفعه نیز از یکدفعه است و اگر موافق نفقه اکثر و اقوی بود از حاجات و  
 ترغیف نباید گذشت و عده در وجوب نفقه و عدم آن فوت علی بنده پس اگر  
 فوت قوی بود بر نفقه که سر امور و احوال مقتضی و موافق نباشد ترک نفقه  
 یا حاجات نباید نمود و به ضعف فوت بر خد که جمیع احوال موافق بسند نفقه نباشد  
 نبود و اگر این که نفقه با کسر مضی بسند تارخ و نماند و نفقه بر فوت و بداد  
 و بدین چنین باقی تاخیر در نفقه باز نمود زیرا که اگر نفقه نکند و میل را عاف  
 به طریق استفاق نفقه خوف فوت قوی و بدو شش رسام بسند و اگر بعد از  
 رایج مشترک اسبوح و دیم بسند نفقه از عده و محلی و موقوف باقی بوده و طبعیت بسبب  
 بود نفوس شود و نفیق نماید و اگر آب کاسنی تازه پیدا شود پست متقال آب  
 کاسنی و نفیق کنند و بعد طبعیت از آن و نفیق نفقون در بدن و نفیق آنچه در عروق مانده

تغیر

تغیر

بسند نیز باقی بخت من و بنابرین و نفق و نفق کثیر بر یک متقال و آب کاسنی  
 با در زیر کافیر کثیر کثیر به شربت بر روی نفق متقال با بسجین و در زده  
 متقال پنج روز تا شش ماه نباشد بسجین بود اگر احوال و مرقه نباشد و  
 باو بشیر با شربت شربت نباشد و عده در نفق باید در عده طبعه اگر در نفقه  
 اما باید تاخیر رسیده باشد و عده بخورون آب سرد شده یا سرد یا سرد  
 و نفقه هم مکرر و تواتر در خوردن آب سرد باید فرمود که بر دانی و خارج  
 بر دوت سنو یک کشته از نفقه و لرزه در بدن حادث شود پس عده اگر آب  
 و محلی سکن و منطقی فرود داده آب سرد باید فرود تا وقتی که زایل شود و بعد از  
 آن بدایه می آید مشغول باید شد و در این بدایه صفا نظری نباشد و در آن  
 عده و کبیر نیز صحت است و صحت یعنی با رو باک نباید داشت و صحت  
 شده و صحت شده عوار و استهباب می در میان قلب و صفای و عده نفقی و  
 انفعال از برداشت بود و اگر در نفقه تاخیری شده بسند بعد از آن نفقه  
 بسند با رو و بسجین با رو ان با کفند باو بشیر بسجین با رو و نفق  
 با تقاضای حال و نفق عداو باید فرود باید داشت که آنچه منع نام و در حیات















































و در طرح یک کلمه از تجربه نشانی نماند و نیزه چهارم یعنی کلمه  
 سید که در جبهه دار بازه کلمه چهارم است و در طبعه پنهان نماند  
 در اصل صفت پنهان و چندین طرف صفت پنهان است و در طبعه پنهان  
 و اخراج نماید و او را از آن اندک گویند تا آن حد پدید آید و طبعه  
 در آن حد که صفت پنهان است و در سینه پنهان نماند و طبعه او در  
 مجرای در طرف کرده است خون نیزه چهارم است و در وقت نیزه  
 انور بکشد خون را بکشد از خون و طبعه پنهان و طبعه پنهان  
 بعد از شکسته چهارم یعنی از آن خون سینه با از ده طبعه  
 تراب آب گرمی باب نیزه علف پنهان نیزه پنهان و طبعه پنهان  
 نه و طبعه پنهان طبعی که در طبعه پنهان و دیگر احراق خون  
 چنانکه در لغوات مذکور است و از خاک گرم طبعی است و دیگر طبعی  
 خراطی است طبعی تمام لغت شک و اخراج آن بهول نماید  
 و طبعه البرد و عرق و در وقت صفت پنهان است و در وقت  
 طبعه پنهان که در طبعی است و در وقت شکسته که در وقت  
 با و زنده تا شک شود نرم سینه پنهان که در طبعه پنهان

[illegible]

مقطر آن در در صرطله مجرب شده اند







عزیز این چینی را چون بوی داما که از مرده زهر عقد او شد شربت

اگر تو پادشاه بودی مرا میخواستی چه بدون پریشان اگر از عمر جادوان

من طه وعرور وکتاب و نهشت و فواید من و فواید اول با یک دست

و هفت مرتبه دیگر به شهادت العبد بنی این طریق در احوال نشسته مذکور  
در

در اول عیادت می بایستی بدینند و تونل حمام و بعد از آن در حمام  
و در حمام می نشیند و در حمام می نشیند و در حمام می نشیند

قسمت و ادراک و سوره و غیره و بعد از آنکه در میان او و دیگران گذارد

د اطراف و نیز اولاد هر یک بر خیزد اول آن ملازم ملاحظه نماید

در بلاد اصفهان اگر خطی بر صورت خود و خبره او باطل کند

[illegible]







